

رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از مراجعت از حجة الوداع بمدینه لشگری بفرماندهی اسامه بن زید تجهیز کرد و دستور داد که برای جنگ با دشمنان دین بسوی شام حرکت کنند...



رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از مراجعت از حجة الوداع بمدینه لشگری بفرماندهی اسامه بن زید تجهیز کرد و دستور داد که برای جنگ با دشمنان دین بسوی شام حرکت کنند و چون بر حضرتش معلوم شده بود که بزودی رخت از این جهان بر بسته و بملاقات پروردگار خویش خواهد شتافت برای اینکه پس از رحلت وی در امر خلافت و جانشینی علی علیه السلام که آنرا در غدیر خم باطلاع مسلمین رسانیده بود از ناحیه بعضی‌ها مخالفت و کار شکنی نشود دستور فرمود گروهی از مهاجر و انصار از جمله ابوبکر و عمر و ابو عبیده نیز با لشگر اسامه بسوی شام بروند تا در موقع رحلت آنحضرت در مدینه حضور نداشته باشند ولی بطوریکه مورخین نوشته‌اند آنها از این دستور تخلف ورزیده و بلشگر اسامه نپیوستند. در همان روزها آنحضرت بیمار شد و ابتداء در منزل ام السلمه و بعد هم در منزل عایشه بستری گردید و مسلمین بیعتات او میرفتند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز آنها را نصیحت میفرمود و مخصوصا درباره عترت و خاندان خویش بآنان توصیه مینمود.

در یکی از روزها که با حال بیماری برای ادای نماز بمسجد رفته بود چشمش بابو بکر و عمر افتاد و از آنها توضیح خواست که چرا با اسامه نرفتید؟ ابوبکر گفت من در لشگر اسامه بودم برگشتم که از حال شما باخبر شوم! عمر نیز گفت من برای این نرفتم که دوست نداشتم حال شما را از سوارانی که از مدینه بیرون می‌آیند بیرسم خواستم خود از نزدیک نگران حال شما باشم! پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بلشگر اسامه بپیوندید و فرمایش خود را سه مرتبه تکرار کرد (ولی آنها نرفتند) (1).

بیماری حضرت روز بروز سخت‌تر میشد و مسلمین نیز از وضع حال او نگران بودند روزی که جمعی از صحابه در خدمتش بودند فرمود دوات و کاغذی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید عمر گفت این مرد هذیان میگوید و بحال خود نیست کتاب خدا برای ما کافی است!! آنگاه هیاهوی حصار بلند شد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود برخیزید و از پیش من بیرون روید و سزاوار نیست که در حضور من جدال کنید (2).

مسلمها عمر میدانست که آنحضرت در تأیید جریان غدیر خم مجددا در مورد خلافت علی علیه السلام میخواهد مطلبی بنویسد بدینجهت از آوردن دوات و کاغذ ممانعت نمود زیرا در حدیثی که از ابن عباس نقل شده خود باین امر اعتراف نموده و میگوید من فهمیدم که پیغمبر میخواهد خلافت علی را تسجیل کند اما برای رعایت مصلحت بهم زدم (3).

در آنحال باید از عمر می‌پرسیدند که اولاً چگونه به پیغمبر نسبت هذیان میدهی در صورتیکه آنحضرت با عصمت الهی مصون بوده و هر چه گوید من جانب الله است چنانکه خداوند در قرآن کریم فرماید: و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى ثانيا تو از کجا مصلحت مردم را بهتر از پیغمبر دانستی که مانع آوردن کاغذ و دوات شدی؟ و از همین سخن عمر میتوان نتیجه گرفت که او معرفت صحیح و درستی بمقام قدس و معنوی پیغمبر نداشته و با دستور وی مخالفت میورزیده است چنانکه قطب‌الدین شافعی شیرازی که از اکابر علمای اهل سنت است در کتاب کشف الغیوب گوید این امر مسلم است که راه را بی راهنما نتوان پیمود و تعجب مینمائیم از کلام خلیفه عمر رضی الله عنه که گفته چون قرآن در میان ما هست برانما احتیاجی نیست این کلام مانند کلام آنکس ماند که گوید چون کتب طب در دست هست احتیاجی بطیب نمیشد بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است چه آنکه هر کس از کتب طبیه نتواند سر در آورد و قطعا باید رجوع نماید بطیبی که عالم بآن علم است.

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند بفکر خود از آن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید بآن کسانیکه عالم بعلم قرآن‌اند، چنانکه خدای تعالی در قرآن (سوره بقره آیه 83) میفرماید:

ولو رده الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم. و کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنانکه خداوند در آیه 48 سوره عنکبوت فرماید: بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم بهمین جهت حضرت علی کرم الله وجهه فرمود: انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است (4).

باری مرض پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شدت یافت و در اواخر ماه صفر سال 11 هجری و بقولی در 12 ربیع‌الاول همان سال پس از يك عمر مجاهدت در سن 63 سالگی بدار بقاء ارتحال فرمود، علی علیه السلام بهمراهی عباس و تنی چند از بنی‌هاشم جسد آنحضرت را غسل داده و پس از تکفین در همان محلی که رحلت فرموده بود مدفون ساختند. پی‌نوشتها:

(1) ارشاد مفید جلد 1 باب دوم فصل 52 اعلام الوری.

(2) البداية و النهایة جلد 5 ص 227 تاریخ طبری جلد 2 ص 436 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 1 ص 133.

(3) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 1 ص 134.

(4) نقل از کتاب شبهای پیشاور ص 667.